

Critique of Dr. Soroush's view on the humanity of Quranic words

Relying on the views of Ayatollah Javadi Amoli

(Received: 17/10/2021 - Accepted: 24/11/2021)

DOR: <https://dorl.net/dor/20.1001.1.24765317.2021.6.1.10.2>

Maryam Shah Ali¹

Abstract

The theory of non-distortion of the Holy Quran is approved by Shiite and Sunni scholars. And the claim of distorting the Qur'an by the enemies of Islam to damage the field of the Holy Qur'an has always been raised, so it is necessary to address it. One of the doubts raised by religious thinkers, including Abdul Karim Soroush, is the argument that the words of the Qur'an are human. In his discussions, he considers the meanings of the Qur'an from God Almighty, and the words of the Qur'an from the Prophet (peace and blessings of Allaah be upon him). The result of this doubt is the existence of errors and mistakes in the Qur'an and finally the promise to distort the Qur'an.

There is a lot of evidence in the Holy Quran for issuing the meanings and words of the Quran from God Almighty. For example, juxtaposing the words of revelation and human speech, insisting on using the interpretation of "this Qur'an", mentioning the Qur'an as "speech", On the other hand, the source of these problems is the lack of understanding of how the Qur'an was revealed, and that the revelation of the Qur'an is not in the form of "Tajafi" meaning digging from somewhere and adding to a place, but in the form of "manifestation" meaning emergence. In this research, we will answer these problems according to the views and opinions of Ayatollah Javadi Amoli.

Keywords: Quran, Soroush, Tanzil, Ayatollah Javadi Amoli

1. Level 4 student, field of comparative interpretation, Al-Zahra Society, Qom, Iran. f.kordi2003@gmail.com.



This work is licensed under a Creative Commons Attribution 4.0 International License.

نقد دیدگاه دکتر سروش در بشری بودن الفاظ قرآن با تکیه بر آرای آیت‌الله جوادی آملی

(تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۷/۲۵ - تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۹/۰۳)

DOR: <https://dorl.net/dor/20.1001.1.24765317.2021.6.1.10.2>

مریم شاه علی^۱

چکیده

نظریه‌ی عدم تحریف قرآن کریم مورد تأیید علمای شیعه و سنی است و ادعای تحریف قرآن از سوی دشمنان اسلام برای خدشه به ساحت قرآن کریم همواره مطرح شده است، بنابراین پرداختن به آن ضروری است. یکی از شبهاتی که نواندیشان دینی؛ از جمله عبدالکریم سروش مطرح کرده‌اند، بحث بشری بودن الفاظ قرآن است. ایشان در مباحث خود، معانی قرآن را از خداوند متعال و الفاظ قرآن را از پیامبر (ﷺ) می‌داند. نتیجه‌ی این شبهه، وجود خطا و اشتباه در قرآن و در نهایت قول به تحریف قرآن می‌شود. شواهد زیادی در قرآن کریم بر صدور معانی و الفاظ قرآن از خداوند متعال وجود دارد؛ از جمله مقابل هم قرار دادن کلام وحی و سخن بشر، اصرار بر کاربرد تعبیر «هذا القرآن»، یاد کردن از قرآن با عنوان «قول» و ... از طرف دیگر، منشأ این اشکال، به عدم فهم چگونگی نزول قرآن است و این که نزول قرآن، به صورت تجافی نیست، بلکه به صورت تجلی است. در این پژوهش به پاسخ این اشکال با توجه به آرا و نظرات آیت‌الله جوادی آملی پرداخته می‌شود.

کلید واژه‌ها: قرآن، سروش، تنزیل، بشری بودن، آیت‌الله جوادی آملی

مقدمه

قرآن کریم از سوی خداوند متعال بر پیامبر اکرم (ﷺ) نازل شده و بدون هیچ تغییری و دگرگونی به دست ما رسیده است. پیامبر اکرم (ﷺ) معنا و الفاظ قرآن کریم را به طور دقیق و بدون هیچ تغییری از خداوند متعال دریافت کرده و به همان صورت به دست ما رسانده است. از جمله شبهاتی که امروزه مطرح می‌شود، مسأله وحیانی بودن یا غیر وحیانی بودن الفاظ قرآن کریم است و این که آیا الفاظ قرآن کریم، همچون محتوا و معنای آن از سوی خداوند نازل شده است و پیامبر (ﷺ) هیچ‌گونه نقشی در آن نداشته است؟! برخی از نواندیشان دینی از جمله عبدالکریم سروش، به تاسی از مستشرقان، شبهاتی پیرامون قرآن و وحی الهی وارد کرده‌اند. ایشان معانی قرآن را از خداوند متعال و الفاظ آن را از پیامبر (ﷺ) می‌داند و ایشان را - العیاذ بالله - به زنبور تشبیه می‌کند و وحی الهی را مانند وحی به زنبور عسل می‌داند. (ر.ک: سروش، ۱۳۹۵: ۴/ ۲۹۳-۲۹۲) در واقع دیدگاه ایشان منجر به قطع ارتباط خدا با وحی و دین و در نتیجه قول به تحریف قرآن می‌شود. پرداختن به این موضوع، از این جهت دارای اهمیت است. بحث بشری بودن الفاظ قرآن از دیرباز مطرح بوده است و حتی زمان پیامبر (ﷺ) نیز دشمنان ایشان، وحیانی بودن قرآن را انکار می‌کردند و قرآن را ساخته و پرداخته ایشان می‌دانستند، اما این نظریه در طول زمان به فراموشی سپرده شد، ولی امروزه گروهی از روشنفکران به تاسی از مستشرقان این شبهه را مطرح نموده‌اند. نظرات سروش در چند کتاب و مقاله به چاپ رسیده است و گروهی از علما؛ از جمله آیت‌الله سبحانی نیز پاسخ ایشان را داده‌اند. همچنین دکتر محمد جواد اسکندری در مقاله‌ای با عنوان «تأثیر پذیری عبدالکریم سروش از مستشرقان» (<http://www.quransc.com>) نظرات ایشان را مطرح و پاسخ داده است. در این پژوهش به دیدگاه ایشان درباره الفاظ قرآن و پاسخ به شبهات مطرح شده، با توجه به آرای آیت‌الله جوادی آملی پرداخته می‌شود. جوادی آملی در کتب تفسیری و ذیل آیات مربوط به وحی قرآن، خصوصاً سوره‌های حوامیم که با موضوع وحی قرآن است، به این موضوع پرداخته است. در این مقاله به این سؤالات پاسخ داده می‌شود:

۱. سروش در باره الفاظ و معانی قرآن کریم چه دیدگاهی دارد؟
۲. منشأ و خاستگاه نظریه بشری بودن الفاظ قرآن کریم چیست؟
۳. آیت‌الله جوادی آملی به شبهات بشری بودن الفاظ قرآن کریم چه پاسخی داده‌اند؟

۱. دیدگاه عبدالکریم سروش در باره بشری بودن الفاظ قرآن

عبدالکریم سروش یکی از نواندیشان دینی است که در ابتدا مانند بقیه‌ی مسلمانان وحی را دارای منشأ الهی می‌دانست، اما رفته‌رفته از این دیدگاه عقب نشست و وحی را دارای منشأ بشری معرفی کرد و شخصیت پیامبر (ﷺ) را محل، موجد و قابل و فاعل وحی معرفی می‌کند. (ر.ک: سروش، ۱۳۷۸: ۱۱) او در مصاحبه با رادیو هلند می‌گوید: «آنچه پیامبر (ﷺ)

از خدا دریافت کرد، مضمون وحی بود و الفاظ قرآن از خود پیامبر (ﷺ) است.» (ر.ک: سروش، ۱۳۸۶) او وحی را الهام و از سنخ تجربه شاعران و عارفان می‌داند (ر.ک: همان) و در جای دیگر می‌نویسد: «محمد را خدا تألیف کرد و قرآن را محمد.» (ر.ک: سروش، ۱۳۹۵: ۴/۲۹۳) او در مقاله‌ی «محمد راوی رؤیای رسولانه» می‌گوید: «زبان قرآن، انسانی و بشری است و قرآن مستقیماً تألیف پیامبر (ﷺ) است. رؤیاهای رسولانه و رمزآلود خود را به زبان عرف و به عربی مبین، بی‌مجاز و بی‌کنایه برای ما باز می‌گوید.» (ر.ک: همان، ۹۰) این‌ها خلاصه‌ای از نظریات دکتر سروش در بشری بودن الفاظ قرآن بود. در ادامه نظرات ایشان را مفصل‌تر بیان کرده و پاسخ خواهیم داد. یکی از آرای دکتر سروش در باره‌ی قرآن کریم، این است که معنا و مضمون وحی از خدا و الفاظ قرآن از پیامبر (ﷺ) است. ایشان در مصاحبه با رادیو هلند می‌گوید: «پیامبر (ﷺ) به نحو دیگری نیز آفریننده وحی است. آنچه او از خدا دریافت می‌کند، مضمون وحی است، اما این مضمون را نمی‌توان به همان شکل به مردم عرضه کرد؛ چون بالاتر از فهم آن‌ها و حتی ورای کلمات است. این وحی بی‌صورت است و وظیفه شخص پیامبر (ﷺ) این است که به این مضمون بی‌صورت، صورتی ببخشد تا آن را در دسترس همگان قرار دهد.» (ر.ک: سروش، ۱۳۸۶) او در مقاله «محمد راوی رؤیای رسولانه» می‌نویسد: زبان قرآن، انسانی و بشری است و قرآن مستقیماً و بی‌واسطه تألیف و تجربه و جوشش و رویش جان محمد (ﷺ) و زبان و بیان اوست؛ محمدی که تاریخی است و در صراط تکامل، پایه‌پای زمان پیامبرتر می‌شود. محمد (ﷺ) راوی است و مخاطب و مخبر نیست. چنان نیست که محمد (ﷺ) مخاطب آوایی قرار گرفته باشد و در گوش باطنش سخنانی را خوانده باشند و فرمان به ابلاغ آن داده باشند، بلکه محمد (ﷺ) روایتگر تجارب و ناظر مناظری است که خود دیده و میان ناظر راوی و مخاطب خبر فرقی عظیم است. به او نگفته‌اند برو و به مردم بگو، خدا یکی است. بلکه او خدا را به صفت وحدت خود دیده و شهود کرده و روایتش را از این مشاهده به زبان خود باز می‌گوید. این تصور که فرشته‌ای، آیه‌ها را به قلب محمد (ﷺ) فرو می‌ریخته و او آن‌ها را بازخوانی می‌کرده است، باید جای خود را به این تصور دهد که محمد (ﷺ) چون گزارش‌گر جان‌بخش و صورت‌نگر حاضر در صحنه، وقایع را گزارش می‌کرده است. در واقع به جای این گزاره که در قرآن، الله گوینده است و محمد (ﷺ) شنونده، اینک این گزاره می‌نشیند که در قرآن، محمد (ﷺ) ناظر و راوی است. خطابی و مخاطبی نیست، بلکه همه نظارت و روایت است. (ر.ک: سروش، ۱۳۹۵: ۴/۸۰-۷۵) نگارنده به جای واژه‌های نظر و مشاهده، رؤیا را برگزیده است تا از ابهامات دست‌وپاگیر آن مفاهیم کهن، حذر کند و حقیقت تجربه‌ی پیامبرانه‌ای محمد (ﷺ) را آشکارتر و دست‌یافتنی‌تر کند. او در ادامه می‌نویسد: «محمد (ﷺ) روایتگری است که راست‌گویانه، رؤیاهای رسولانه و رمزآلود خود را به زبان عرف و به عربی مبین، بی‌مجاز و بی‌کنایه برای ما باز می‌گوید

و قرآن که خواب‌نامه اوست، نیازمند خواب‌گزاران است تا حقایق را که به زبان ویژه رؤیا بر او پدیدار شده‌اند، به زبان شهادت برای ما بازگویند و زبان خواب را به زبان بیداری بازگردانند و تعبیر را به جای تفسیر و تأویل متن بنشانند. وحی را رؤیا انگاشتن نه تنها از قوت و غنای آن نمی‌کاهد که بر آن می‌افزاید. مفسران وحی را مسموعات نبی می‌پنداشتند، ولی اینک معلوم می‌شود که مرئیات اوست. اگر آنان می‌گفتند: پیامبر (ﷺ) خبر قیامت را از خدا شنیده و برای ما بازگفته است، اکنون می‌گوییم او صحنه قیامت را دیده است.» (همان، ۹۰/۴) جبرئیل هم همان محمد (ﷺ) بود که در رؤیای قدسی بر خود او چون فرشته ظاهر شد و به او همان را داد که خود از پیش داشت. محمد (ﷺ) تعبیر جبرئیل بود. غفلت از زبان رؤیا، جمعی را بر آن داشته است تا روح‌الامین را واسطه‌ای پندارند که قرآن را به قلب محمد (ﷺ) می‌رساند. این جا دو کس نیست، بلکه یک کس است که از پیش خود، به پیش خود می‌رود و با خود سخن می‌گوید. پیامبر (ﷺ) در رؤیا به جای خدا هم می‌نشیند و از زبان او سخن می‌گوید. همه‌ی «انزله‌ها» و «قل‌ها» را در قرآن می‌توان چنین خواند و فهمید. (ر.ک: همان، ۱۰۱-۱۰۰) دلیل رؤیت بودن را در آیات خود قرآن نیز می‌توان یافت. پراکندگی و گسستگی در آیات یک سوره، مانند سوره‌ی نور که سخن از تهمت زنا و احکام آن است و سپس آیه‌ی نور به دنبال آن می‌آید و سپس باز احکام ازدواج کنیزکان و جوانان کم‌بضاعت و ... در داستان‌های قرآن هم؛ پرسش‌ها، حفره‌ها، خلأهای روایت‌گرانه در این داستان‌ها چنان است که خواننده به خوبی حس می‌کند که راوی از روی حوادث می‌پرد و همه چیز را نمی‌بیند و نمی‌گوید. این دقیقاً شبیه رؤیاست که وقایع در آن‌ها به سرعت عوض می‌شود. (ر.ک: همان، ۱۰۵) همچنین وجود تناقضات در آیات مختلف قرآن، خود دلیل دیگری بر رؤیا بودن وحی است. پارادوکس‌ها و تناقض‌ها، لازمه‌ی حضرت خیال و عالم خواب و زبان رؤیابیند. (ر.ک: همان، ۱۲۱-۱۲۰)

۲. نقد و پاسخ به دیدگاه سروش پیرامون بشری بودن الفاظ قرآن

قرآن کریم، کلام و کتاب الهی است و همه‌ی معانی و الفاظ آن را خداوند متعال به وجود مبارک پیامبر (ﷺ) القا و آن حضرت کاملاً تلقی و حفظ و سپس بی‌هیچ تصرف و تغییر و کاستی و فزونی املا کرده است. این قرآن، همان کتابی است که نازل شده و تا قیامت هم می‌ماند. کسانی که معانی قرآن را از خداوند متعال و لفظ را از پیامبر (ﷺ) می‌دانند، در حقیقت خود قرآن را تکذیب می‌کنند؛ زیرا ظاهر، بلکه نص و صریح قرآن آن است که این کتاب کلام الهی است: «حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ» (توبه: ۶)؛ تا کلام خدا را بشنود. چنین کسانی قرآن را در حد روایت تنزل داده و هرچند منکر وحی و رسالت نیستند، اما منکر اعجاز قرآن هستند؛ زیرا قرآن با حدیث فرق دارد. روایات و حتی احادیث قدسی، معجزه نیستند، چون الفاظشان معجزه نیستند، ولی قرآن معجزه است. (ر.ک: جوادی آملی،

۱۳۹۹: ۵۰ / ۳۴۱-۳۴۰) و در پاسخ کسی که می‌گوید خدا سخن نمی‌گوید تا قرآن کلام او باشد، گفته می‌شود: کلام خدا، همان کار اوست (همان، ۳۴۱/۵۰)؛ چنان که حضرت امیرمؤمنان (علیه السلام) فرمود: «لَا بِصَوْتٍ يَقْرَعُ وَلَا بِبِنْدَاءٍ يُسْمَعُ وَإِنَّمَا كَلَامُهُ سُبْحَانَهُ فِعْلٌ مِنْهُ» (نهج البلاغه، خ ۱۸۶) نه با صوتی که در گوش‌ها نشیند و نه فریادی که شنیده شود، بلکه سخن خدای سبحان همان کاری است که انجام می‌دهد. او حرف را ایجاد می‌کند و این کار، نیازمند حلق و حنجره و زبان و دندان و فضای دهان نیست. (جوادی آملی، ۱۳۹۹: ۵۰ / ۳۴۱-۳۴۰) الهی بودن الفاظ قرآن را شواهدی از خود قرآن کریم تأیید می‌کند. قرآن کریم بیان‌کننده همه چیز است؛ «تبیانا لكل شیء» (نحل: ۸۹) و پیش از هر چیز، خود را نور معرفی می‌کند: «قد جاءكم من الله نور و کتاب مبین» (مائده: ۱۵)؛ از طرف خدا، نور و کتاب آشکاری به سوی شما آمد. پس باید شفاف خود را روشن کند که گوینده، شنونده و آورنده‌اش کیست و محتوا و هدف از نازل شدنش چیست؟ آیات فراوانی، شفاف می‌رسانند که قرآن، کتاب خدا و گوینده و نازل‌کننده آن خداوند متعال و گیرنده‌اش پیامبر (علیه السلام) است و او هیچ واژه‌ای از قرآن را از خود نساخته و همهی واژگان قرآن را خدا ایجاد کرده و آن حضرت فقط شنیده است؛ ادله و شواهد این مطلب به این شرح است: (ر.ک: جوادی آملی، ۱۳۹۹: ۵۰ / ۳۴۱-۳۴۰)

۲-۱. مقابل هم قرار دادن کلام وحی و سخن بشر

در آیات (وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ * مَا صَلَ صَاحِبِكُمْ وَمَا عَوَىٰ * وَمَا يُطِيقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنَّ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ) (نجم: ۴-۱)؛ سوگند به ستاره هنگامی که افول می‌کند، که هرگز دوست شما [محمد ص] «ص» [منحرف نشده و مقصد را گم نکرده است و هرگز از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید. آن چه می‌گوید چیزی جز وحی که بر او نازل شده نیست! هوا مقابل وحی خداست و بر پایه‌ی این تقابل، کلام خدا وحی است، ولی سخن بشر، هواس است. بسیاری از گفتارها صحیح‌اند، ولی وحیانی نیستند. وحی، با گذشته و آینده و با دیگر مطالب هماهنگ است و هرگز خطای علمی و عملی نمی‌پذیرد، ولی این هوا که مقصود از آن میل قلبی است، یا حق است یا باطل؛ یا صدق است یا کذب. پس اگر گفته‌ی پیامبر (علیه السلام) بود، هر چند حکیمانه، عارفانه و فقیهانه باشد، هوا است؛ چون مقابل وحی است. البته انسان کاملی مانند ایشان که تحت ولایت مطلق الهی است، جمیع شؤونش الهی است: (قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ) (انعام: ۱۶۲)؛ بگو: نماز و تمام عبادات من و زندگی و مرگ من، همه برای خداوند پروردگار جهانیان است، نه این که گاهی سخن عادی و زمانی غیر عادی داشته باشد، بلکه محیا و مماتش الهی است. در هر صورت پیامبر (علیه السلام) در باره‌ی مسائل دینی، غیر از علوم وحیانی سخن نمی‌گوید؛ خواه قرآن تلاوت کند که لفظ و معنا از خداست و لفظ معجزه است، یا حدیث

قدسی بگوید که طبق نظر برخی؛ مانند جناب میرداماد لفظ و معنا هر دو برای خداوند، ولی لفظ معجزه نیست، یا روایات و احکام فقهی بیان کند که معنا و مطلب از ناحیه خداست و لفظ در اختیار پیامبر (ﷺ) همگی احکام الهی اند و آن حضرت از پیش خود هیچ نمی گوید، گرچه سخنش در قرآن نیامده باشد. (ر.ک: جوادی آملی، ۱۳۹۹: ۵۰/ ۳۴۵-۳۴۲) دامن زدن به این شبهه که معاذ الله، الفاظ قرآن، گفتار پیغمبر (ﷺ) است که به خدا اسناد داده شده، از سوی مستشرقان و مسیحیانی است که اصرار داشتند اسلام را «محمدیسم» نام دهند؛ نظیر بودیسم. ده‌ها سال، این سخن را تکرار کردند تا اعراب روشنفکرنا هم باور کردند. (ر.ک: جوادی آملی، ۱۳۹۹: ۵۰/ ۳۴۵-۳۴۲)

۲-۲. اصرار بر کاربرد تعبیر «هذا القرآن»

خداوند متعال برای اثبات این مطلب که قرآن کلام الهی است و سخن دیگران، حتی گفتار خود پیامبر (ﷺ) نیست، بر کاربرد تعبیر «هذا القرآن» در موارد حساس که از تحدی و عظمت قرآن سخن می گوید، اصرار می ورزد: ﴿عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَٰذَا الْقُرْآنِ﴾ (اسراء: ۸۸)؛ که همانند این قرآن را بیاورند. ﴿وَأَوْحَىٰ إِلَىٰ هَٰذَا الْقُرْآنِ﴾ (انعام: ۱۹)؛ این قرآن به من وحی شده. ﴿وَمَا كَانَ هَٰذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَىٰ مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾ (یونس: ۳۷)؛ شایسته نبود که این قرآن، بدون وحی الهی به خدا نسبت داده شود و نظیر تعبیر پیامبر اکرم (ﷺ) در حادثه غدیر که دست حضرت امیرمؤمنان (علیه السلام) را گرفت و فرمود: «من كنت مولاه فهذا علي مولاه» (کلینی، ۱۳۶۵: ۱/ ۴۲۰)؛ یعنی این علی، مولای شماست؛ مبدا کسی بگوید، چندین علی هست. (ر.ک: جوادی آملی، ۱۳۹۹: ۵۰/ ۳۴۵)

۲-۳. لفظ قرآن

در آیهی ﴿إِن عَلَيْنَا جَعْلَهُ وَقُرْآنَهُ﴾ (قیامت: ۱۷)؛ چراکه جمع کردن و خواندن آن بر عهده ماست. سخن از قرائت است و قرآن را قرآن گفته‌اند؛ چون از «قرأ» به معنای «قرائت» کرد، جمع کرد و پیوست کرد» است و حرف «نون» زائد است، نه از «قرن» تا «نون» در «قرآن» زائد نباشد. بر این اساس، خدای سبحان می فرماید: ما باید نخست این آیات و سوره‌ها را جمع و قرائت کنیم و سپس تو قرائت کنی: ﴿فَإِذَا قَرَأْتَ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ﴾ (قیامت: ۱۸)؛ پس هر گاه آن را خواندیم، از خواندن آن پیروی کن. پس نمی توان گفت این آیات ساخته‌ی خود پیامبر (ﷺ) و از منشآت فکر اویند و لایه‌ی بالای آن حضرت به لایه‌ی پایین او مطالبی را گفته و قرآن شده است. قرائت یا تلاوت الهی به معنای ایجاد کلمات است؛ چنان که حضرت امیر مؤمنان (علیه السلام) درباره سمیع و متکلم بودن خداوند متعال به گونه‌ای شفاف فرمود که او می شنود، ولی دستگاه گوش ندارد؛ سخن می گوید، اما حلق و حنجره و زبان و فضای کام و دهان ندارد، بلکه کلام را ایجاد

می‌کند. (نهج البلاغه، خ ۱۸۶) «قرائت» به قرینه‌ی سیاق و آیات سوره‌ی قیامت که ذکر شد، همین تلاوت لفظی است. این آیات به صورت شفاف دلالت می‌کنند که این الفاظ را نخست خداوند متعال قرائت؛ یعنی ایجاد و سپس پیامبر گرامی (ﷺ) آن‌ها را تلاوت کرده است؛ چون می‌فرماید، هنگامی که قرآن بر تو وحی می‌شود، زبانت را به تلاوت آن حرکت نده تا شتاب کنی و آنچه را ما نخوانده‌ایم، پیش از ما بخوانی، بلکه صبر کن ما کلمه به کلمه این آیات را بخوانیم و وقتی قرائت این آیات تمام شدند، تو قرائت کن. این تحریک لسان: «لا تحرك به لسانك لتعجل به»، نشانه‌ی آن است که مراد از این «قرائت»، قرائت معروف و معمول یعنی تلاوت است. اگر - معاذ الله - این کلمات، واژگان پیامبر (ﷺ) بودند، خودش می‌گفت و دیگر لازم نبود کسی بگوید که زبان را بی‌اجازه‌ی ما حرکت نده و بگذار نخست ما بخوانیم و بعد تو بخوان، پس واژه‌ها و تعبیرهای مذکور در آیات یاد شده، مانند کلمه «قرآن» می‌فهماند که این کتاب الهی معنأ و لفظأ، از طرف خداوند متعال است. (ر.ک: جوادی آملی، ۱۳۹۹: ۵۰ / ۳۴۷-۳۴۶)

۲-۴. یاد کردن از قرآن با عنوان «قول»

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا﴾ (مزل: ۵)؛ ما به زودی سخنی سنگین به تو القا خواهیم کرد و قول ثقیل که به خدا اسناد دارد، همان لفظ دارای معنای وزین است؛ چون عنصر محوری کلمه‌ی «قول» همین لفظ است. البته آیه «إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ» (حاقه: ۴۰)؛ که این قرآن، گفتار رسول بزرگوار است. قرآن را قول رسول کریم می‌داند، ولی رسول «بما أنه رسول» از خود هیچ سخنی ندارد، مگر ابلاغ گفته مرسل؛ به دلیل همین سیاق آیه یاد شده و آیات بعد که می‌فرماید این سخن، نه سخن شاعر است [که برخاسته از خیال است] نه کلام کاهن [که جنیان آن را القا کرده باشند]، بلکه تنزیلی از پروردگار جهانیان است: ﴿وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَا تُؤْمِنُونَ* وَلَا بِقَوْلِ كَاهِنٍ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ* تَنْزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ﴾ (حاقه: ۴۳-۴۱)؛ و گفته شاعری نیست، اما کمتر ایمان می‌آورید! و نه گفته کاهنی، هر چند کمتر متذکر می‌شوید! کلامی است که از سوی پروردگار عالمیان نازل شده است و ساخته پیامبر (ﷺ) نیست. (ر.ک: جوادی آملی، ۱۳۹۹: ۵۰ / ۳۴۸-۳۴۷)

۲-۵. تعبیر ترتیل قرآن

آیات ﴿وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلًا﴾ (فرقان: ۳۲)؛ آن را به تدریج بر تو خواندیم. ﴿وَرَتَّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا﴾ (مزل: ۴)؛ و قرآن را با دقت و تأمل بخوان، تأیید می‌کند که خداوند متعال کلمات را ایجاد کرده و به گوش پیامبر (ﷺ) رسانده و آن حضرت همان آیات ترتیلی خدا را یکی پس از دیگری خوانده است، نه کلمات دیگر را؛ خواه از خود یا از دیگران.

پس خداوند متعال لفظ و معنای قرآن کریم، هر دو را ایجاد کرد و به رسول اکرم (ﷺ) عطا فرمود. (ر.ک: جوادی آملی، ۱۳۹۹: ۵۰ / ۳۴۹-۳۴۸)

۲-۶. نبود اختلاف در سراسر قرآن

تحدی قرآن، تنها ویژه ۱۴۰۰ سال پیش نیست و اکنون نیز زنده است. در همین زمینه می‌فرماید: اگر می‌گویید، معانی برای خداست و الفاظ را وجود مبارک پیامبر (ﷺ) آورده است، از آن جا که - به گفته شما - بشری عادی که سهو نسیان هم دارد، آن معانی را در لباس این الفاظ قرار داده و الفاظ دال بر آن معانی را او انتخاب کرده است؛ پس باید بخشی از قرآن با بخش دیگر اختلاف داشته باشد. ﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْفُرْعَانَ وَوَلَوْ كَانَتْ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾ (نساء: ۸۲)؛ آیا درباره قرآن نمی‌اندیشند؟! اگر از سوی غیر خدا بود، اختلاف فراوانی در آن می‌یافتند. یعنی هیچ اختلافی در قرآن نیست؛ چون قرآن «یفسر بعضه بعضاً» (مجلسی، ۱۴۰۴: ۳۵۲/۲۹) و «ینطق بضمه بعض و یشهد بعضه علی بعض» (نهج البلاغه، خ ۱۳۳) آری بزرگ‌ترین علما و دانشمندان در علوم مختلف گاهی تجدید نظر کرده و تبدیل رأی پیدا می‌کنند، ولی قرآن همیشه یکپارچه و هماهنگ و تحدی‌اش زنده است، از این رو نشان می‌دهد که اولاً، معانی و الفاظ آن هر دو از خداست؛ و ثانیاً، رسول اکرم (ﷺ) کامل آن را تلقی و حفظ و ابلاغ نموده است. (ر.ک: جوادی آملی، ۱۳۹۹: ۵۰ / ۳۵۰-۳۴۹)

۲-۷. مخاطب بودن رسول اکرم (ﷺ) در قرآن کریم

آیاتی در قرآن است که مخاطب مستقیم آن پیامبر (ﷺ) است؛ مانند: ﴿إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكُوثُرَ﴾ (کوثر: ۱)؛ ما به تو کوثر [خیر و برکت فراوان] عطا کردیم. ﴿نَزَّلَ بِهِ الرُّوحَ الْأَمِينَ * عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ﴾ (شعرا: ۱۹۴-۱۹۳)؛ روح الامین آن را نازل کرده است بر قلب (پاک) تو تا از انداز کنندگان باشی. «قم فأنذر» (مدرثر: ۲)؛ برخیز و انذار کن (و عالمیان را بیم ده) و ... و آیا پیغمبر (ﷺ) به خودش می‌فرماید: ما به تو کوثر دادیم... اگر - معاذ الله - الفاظ قرآن ساخته‌ی آن حضرت باشد، چگونه به خودش می‌فرماید که ما این کتاب را بر قلب تو نازل کردیم، یا ... (ر.ک: جوادی آملی، ۱۳۹۹: ۵۰ / ۳۵۱-۳۵۰) همچنین آغاز بسیاری از آیات با واژه «قُلْ» است؛ مانند ﴿قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا﴾ (جمعه: ۶)؛ بگو: ای یهودیان. «قل هو الله أحد» (اخلاص: ۱)؛ بگو: خداوند یکتا و یگانه است. پیامبر (ﷺ) نماینده و پیک الهی تنها پیام الهی را می‌رساند و چون امین وحی الهی است، همان چیزی را که شنیده است، نقل می‌کند. پس اگر در آیه‌ای می‌فرماید: «یا ایها الناس» (بقره: ۲۱)؛ و در آیه‌ی دیگر: «قل یا ایها الناس» (حج: ۴۹)؛ یعنی دو گونه شنیده است و او همان گونه که شنیده، نقل می‌کند. (ر.ک: جوادی آملی، ۱۳۹۵: ۵۰ / ۴۰)

علاوه بر شواهد درونی یاد شده، برخی شواهد بیرونی نیز وحیانی و الهی بودن الفاظ را تأیید می‌کنند؛ مانند اهتمام مسلمانان به الفاظ قرآن. مسلمانان، اهتمام ویژه‌ای به حفظ الفاظ قرآن از آن منظر که کلام خداست، داشتند و هرگز برای صیانت حدیث نبوی چنین همتی را مبذول نداشته و تا مرز مبارزه مسلحانه و جنگ، از الفاظ روایت دفاع نمی‌کردند؛ برای نمونه هنگام کتابت مصاحف در زمان عثمان، اشخاصی خواستند، حرف «واو» را در آیه **﴿وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ﴾** (توبه: ۳۴)؛ و کسانی که طلا و نقره را گنجینه (و ذخیره و پنهان) می‌سازند، حذف کنند که ابی بن کعب اعلام کرد که یا «واو» را سرچایش می‌گذارید؛ یا شمشیر می‌کشم و با شما می‌جنگم. آن‌ها چون دیدند، سخن از شمشیر و جنگ است، حرف واو را حذف نکردند. «واو» در آیه **﴿وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ﴾** (توبه: ۱۰۰)؛ و کسانی که به نیکی از آن‌ها پیروی کردند. نیز به همین سرنوشت مبتلا بود؛ ولی مسلمانان اجازه ندادند حذف شود؛ چون الفاظ قرآن از خدا و معجزه‌اند. (ر.ک: همان، ۳۵۱)

۲-۸. قرآن کتاب و کلام الهی

کتاب؛ عبارت از مجموعه معانی و مفاهیم خاص و الفاظ و عبارات مخصوص است که بر آن معانی دلالت می‌کند. بنابراین، اگر معنا و مفهومی وجود نداشته باشد یا موجود باشد، ولی لفظ در بین نباشد یا لفظ باشد، ولی ربط و پیوند دلالتی متداول میان یک زبان و میان لفظ و معنا وجود نداشته باشد، عنوان کتاب بر آن چیز درست نیست. بی‌تردید عنوان کتاب بر قرآن کریم که در بر دارنده همه ابعاد سه‌گانه فوق است، درست است. (ر.ک: جوادی آملی، ۱۳۹۴: ۱۱۴-۱۱۳) قرآن کتاب خاص و سخن ویژه‌ای است که شامل جهات سه‌گانه مذکور می‌باشد؛ یعنی معنا مطابق با دعوت پیامبر (ﷺ) و بیان‌کننده‌ی خواسته‌ها و نظریات آن حضرت و هم لفظ موافق و مطابق با آن معناست که انسجام لفظ و معنا، کاملاً موجود است و این همان قرآن است؛ زیرا چیزی که معیار قرآن بود، علاوه بر مطابقت معنا با لفظ، حکم و عبارتی است که قابلیت و شأنیت قرائت و تلفظ را داشته باشد؛ چون چیزی که خوانده و تلفظ نشود، گرچه دارای معنا و مفهوم هم باشد، قرآن گفته نمی‌شود. خلاصه آن که قرآن کتاب خوانده و ملفوظی است که همه ارکان لفظ، معنا و ترکیب آن دو در آن رعایت شده باشد. (ر.ک: همان، ۱۱۴)

کلام نیز همانند کتاب مشتمل بر امور سه‌گانه منسجم فوق می‌باشد؛ یعنی معنای بدون لفظ، کلام نیست. لفظ خالی از معنا نیز کلام نیست. معنای جدای از لفظ و لفظ بیگانه از معنا که تألیف و انسجام درست و سودمندی نداشته باشند نیز در نزد عقلا کلام گفته نمی‌شود. (ر.ک: همان) همچنین در قرآن کریم یک دسته از آیات وجود دارند که دلالت دارند، آنچه در برابر ما و ما در برابر آن هستیم، کتاب الهی است که از ناحیه پروردگار

عالم است و قرآن کتاب خدا و استناد به ذات احدی است؛ به گونه‌ای که هیچ سهمی برای غیر او، در هیچ ضلعی از اضلاع سه‌گانه‌ی آن وجود ندارد و این آیات عبارت‌اند از: ﴿ذَٰلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ﴾ (بقره: ۲)؛ آن کتاب با عظمتی است که شک در آن راه ندارد. ﴿تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ﴾ (یونس: ۱)؛ این آیات کتاب استوار و حکمت آمیز است. ﴿نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ﴾ (آل عمران: ۳)؛ (همان کسی که) کتاب را به حق بر تو نازل کرد. ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ﴾ (نساء: ۱۰۵)؛ ما این کتاب را به حق بر تو نازل کردیم. بنابراین، اولاً، آن چه در دست مسلمانان است و آن‌ها مأمور به تمسک به آن هستند، کتاب الهی است و ثانیاً، خداوند آن را نازل کرده است و هیچ یک از ابعاد سه‌گانه آن جز به خدا استناد ندارد. از سوی دیگر، آیاتی وجود دارد که دلالت می‌کند، خداوند عالم به رسولش فرمان داد، به قرائت و خواندن، تلاوت کردن و ترتیل قرآن و نیز آیاتی که دلالت به القای الهی قول ثقیل و سخن وزین الهی به پیامبر (ﷺ) دارد و این که خداوند متعال، قرآن را به زبان عربی مبین قرار داده است. همچنین آیاتی که دلالت می‌کند، این رسول پروردگار است که صحف مطهره الهی را تلاوت می‌کند و نیز آیاتی که دلالت می‌کند، بر رقیب و مبارز طلبیدن برای آوردن مثل قرآن و مانند آن از آیات. بنابر این، تردیدی نیست در ظهور و روشنی این عناوین در این که لفظ نیز از جانب الهی است و اوست که لفظ قرآنی را نازل کرده است؛ مانند این آیات:

﴿اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ﴾ (علق: ۱)؛ بخوان به نام پروردگارت که (جهان را) آفرید. ﴿اقْرَأْ وَ رَبُّكَ الْأَكْرَمُ﴾ (همان: ۳)؛ بخوان که پروردگارت (از همه) بزرگوارتر است. ﴿وَآتِلْ مَا وَحِيَ إِلَيْكَ مِنْ كِتَابِ رَبِّكَ﴾ (کهف: ۲۷)؛ آن چه را از کتاب پروردگارت به تو وحی شده تلاوت کن. ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا﴾ (یوسف: ۲)؛ ما آن را قرآنی عربی نازل کردیم. ﴿وَكَذَٰلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا﴾ (شوری: ۷)؛ و اینگونه قرآنی عربی [فصیح و گویا] را بر تو وحی کردیم. ﴿رَسُولٌ مِّنْ اللَّهِ يَتْلُو صُحُفًا مُّطَهَّرَةً﴾ (بینه: ۲)؛ پیامبری از سوی خدا (بیاید) که صحیفه‌های پاک‌ی را (بر آن‌ها) بخواند؛ و مانند آن‌ها از آیاتی که دلالت دارند، الفاظ قرآن، مانند معانی و تألیف میان لفظ و معنا همانا ساخته و پرداخته خداوند متعال است و لا غیر. اساساً همه اعجاز قرآن در این است که قرآن کلام خداوند است و به هیچ وجهی به پیامبر (ﷺ) استناد ندارد. از جمله مواردی که تأیید می‌کند، قرآن به تمام جهاتش از نظر لفظ و معنا از ناحیه خداوند است، گفته‌ی خداست که فرمود: ﴿وَلَقَدْ نَعَلْنَا أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يَكْلُمُهُ بَشَرٌ لِّئَلَّا يُخَدِّعُوا إِلَيْهِ الْعَٰجِمِيَّةَ وَهَٰذِهِ لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُّبِينٌ﴾ (نحل: ۱۰۳)؛ ما می‌دانیم که آن‌ها می‌گویند: «این آیات را انسانی به او تعلیم می‌دهد»، در حالی که زبان کسی که این‌ها را به او نسبت می‌دهند عجمی است؛ ولی این (قرآن)، زبان عربی آشکار است. ﴿وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَجْمِيًّا لَّقَالُوا لَوْلَا فُضِّلَتْ آيَاتُهُ ۗ عَجْمِيٌّ وَعَرَبِيٌّ﴾ (فصلت: ۴۴)؛ هر گاه آن را قرآنی عجمی قرار می‌دادیم، حتماً می‌گفتند:

«چرا آیاتش روشن نیست، قرآن عجمی از پیغمبری عربی؟!».

این گونه از تعبیرها گویای این معناست که خداوند متعال قرآن را به صورت عربی قرار داده، نه این که او معانی صرف و مفاهیم محض و بدون لفظ را به قلب پیامبر (ﷺ) القا کرده؛ آنگاه خود پیامبر (ﷺ) از نزد خویش الفاظ خاصی را برای آن معانی وضع و جعل می کرد، همان گونه که آیه (سَنُقْرِئُكَ فَلَا تَنسَى) (اعلی: ۶) ما به زودی (قرآن را) بر تو می خوانیم و هرگز فراموش نخواهی کرد؛ توّجه می دهد به این که خداوند متعال به همان الفاظ و عباراتی خاص که پیامبر (ﷺ) موظف به قرائت همان هاست را برای رسولش اِقرأ کرده و خوانده تا او فراموش نکند. همه‌ی این مباحث در مدار الفاظ، کلمات و عبارات قرآنی است، با قطع نظر از معنا و مفهوم؛ بنابراین، چون اِقرأ و خواندن قرآن به طور مستقیم از ناحیه پروردگار است، به یقین الفاظ و کلمات آن نیز از ساحت او خواهد بود.

از آنچه گذشت روشن شد که قرآن به جمیع معانی و الفاظ و همچنین تألیف میان آن دو، به ایجاد و انشای خداوند متعال است؛ بی دخالت داشتن فردی در بُعدی از ابعاد آن و این که شخص رسول و پیامبر الهی (ﷺ) همه‌ی ابعاد و اضلاع آن را از جانب پروردگاری که بزرگ و بلندمرتبه است، دریافت کرده، خواه با واسطه یا بدون آن و پیامبر اکرم (ﷺ) نیز همان گونه که به او امر شد، بدون کمترین دخالت و تصرفی آن را به مردم ابلاغ نمود (ر.ک: جوادی آملی، ۱۳۹۴: ۱۱۲۵-۱۱۱۳).

۳. دیدگاه سروش درباره تشبیه وحی قرآن به وحی زنبور عسل

سروش در مقاله طوطی و زنبور می نویسد: «تبیین طبیعی نزول باران مگر دست خداوند را می بندد و او را از صحنه طبیعت بیرون می کند؟ و اسناد باریدن باران به خداوند را بی معنا می سازد؟ مگر معنایش این نیست که او مبدأ المبادی است و در طول علل طبیعی قرار دارد. اگر چنین است، چرا تبیین طبیعی و مادی وحی و کلام خدا و برجسته کردن نقش پیامبر در آن، نسبت آن را با خداوند منقطع کند و سخن گفتن خدا و نزول وحی را بی معنا سازد؟» (ر.ک: سروش، ۱۳۹۵: ۴ / ۲۸۹-۲۸۸) باری این شخصیت بدیع، با قلبی بیدار و چشمی بینا و ذهنی حساس و زبانی توانا صنع خدا بود و باقی همه صنع او و تابع کشف و آفرینش هنری او. محمد (ﷺ) کتابی بود که خدا نوشت، و محمد (ﷺ)، کتاب وجود خود را که می خواند، قرآن می شد و قرآن کلام خدا بود. محمد (ﷺ) را خدا تألیف کرد و قرآن را محمد (ﷺ) و قرآن کتاب خدا بود. همچنان که زنبور را خدا آفرید و عسل را زنبور و عسل فراورده وحی بود (ر.ک: سروش، ۱۳۹۵: ۴ / ۲۹۳-۲۹۲) و اگر به ظاهر آیات و روایات نظر کنیم، خداوند، هم سخن می گوید (وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا) (نساء: ۱۶۴)؛ و خداوند با موسی سخن گفت؛ هم راه می رود «وَقَدِمْنَا إِلَى مَا عَمِلُوا» (فرقان: ۲۳)؛ و ما به سراغ اعمالی که انجام داده اند، می روییم؛ هم عصبانی می شود. (فَلَمَّا سَفَوْنا تَنَقَّمنا مِنْهُمْ)

(زخرف: ۵۵)؛ اما هنگامی که ما را به خشم آوردند، از آن‌ها انتقام گرفتیم؛ ولی در تمامی این موارد، اگر به معنا نظر کنیم، هیچ‌یک از این‌ها در حق او صادق نیست، آن‌که به حقیقت سخن می‌گوید، محمد (ﷺ) است که کلامش، از فرط قرب و انس، عین کلام خداوند است و اسناد تکلم به خداوند، همچون اسناد دیگر اوصاف بشری به او، مجازی است نه حقیقی و تشبیهی است نه تنزیهی. (ر.ک: همان، ۲۹۳)

مدلی از وحی که پیامبر را ناقل و قابل محض می‌داند و نسبت خطیب و بلندگو را میان خدا و پیامبر برقرار می‌کند و موضوعیت و مدخلیت قلب و ضمیر پیامبر را در فرایند وحی به صفر می‌رساند و فرشته‌ای را چون پیک پرنده‌ی دائم در رفت‌وآمد، میان خدا و رسول می‌انگارد و میان باعث و مبعوث، بُعد را به جای قرب می‌نشانند و رسول را مقلد جبرئیل می‌خواهد و تصویری سلطان‌وار از خدا و رعیت‌وار از مردم دارد و سخن گفتن را برای خدا هم چون سخن گفتن برای آدمیان تجویز می‌کند و تشبیه را به جای تنزیه می‌نشانند. البته با رأی فوق ناسازگاری دارد؛ اما مثال راهنمای من مثال نحل قرآنی یا نحل عرفانی است. بنا به تعلیم قرآن، ساختار بیولوژیک و کارخانه بیوشیمیک زنبور عین وحیی است که به او می‌شود و خانه‌اش را پر از حلوا می‌کند. (همان)

﴿وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنِ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ يَتُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ * ثُمَّ كُلِي مِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلًا يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُّخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِّلنَّاسِ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْتَبِرُونَ﴾ (نحل: ۶۸ و ۶۹)؛ و پروردگار تو به زنبور عسل «وحی» (و الهام غریزی) نمود که: از کوه‌ها و درختان و داربست‌هایی که مردم می‌سازند، خانه‌هایی برگزین! سپس از تمام ثمرات (و شیره گل‌ها) بخور و راه‌هایی را که پروردگارت برای تو تعیین کرده است، به راحتی بییما! از درون شکم آن‌ها، نوشیدنی با رنگ‌های مختلف خارج می‌شود که در آن، شفا برای مردم است. به یقین در این امر، نشانه روشنی است برای جمعیتی که می‌اندیشند.

پیداست که زنبور در این عسل‌سازی موضوعیت و مدخلیت تام دارد، نه اینکه از یکسو عسل را در او بریزند تا از سوی دیگر پس دهد. با این همه، انگبین شفابخش فرآورده‌ای الهی است و آیا این برای متفکران آیتی نیست که قرآن، به‌جای طوطی از زنبور سخن می‌گوید و دومی نه اولی را نمودار وحی‌پذیری می‌داند؟ بله نحل آیتی است برای اهل نظر و اگر حضرت آیت الله به جای طوطی به نحل و نخل نظر می‌کردند، تصویر گویاتر و نیکوتری از نسبت وحی با محمد (ﷺ) را در می‌یافتند. طوطی مقلد کجا و زنبور مولد کجا؟» (ر.ک: سروش، ۱۳۹۵: ۴ / ۲۹۴)

سروش در ادامه می‌گوید: وحی پیامبر (ﷺ) به زبان عربی است و زبان عربی آینه و برآیند فرهنگ و تجربه جمعی قوم عرب است و همین فرهنگ است که ماده می‌شود

برای صورت وحی و آیا زنبور عسل که از گل‌ها و گیاهان محیط خود تغذیه می‌کند و بر آن‌ها صورت عسل می‌پوشاند، گویاترین تصویر از پیامبران نیست که از مواد و مصالح محدود زمان و مکان خود بهره می‌برند و آن‌ها را در تجربه وحیانی خویش به خدمت می‌گیرند و خاک را زر می‌کنند؟ دو مفهوم «نزول» و «بشریت» را باید عمیقاً در فهم معنای وحی منظور کرد و همه چیز آن را سراپا «بشری» دانست. این، عین تعلیم و ارشاد قرآن است. قبض و بسط و فراز و فرودی که در قرآن است را اگر نگوییم رؤیاست، چگونه تفسیر کنیم؛ در جایی از جنگ در ماه حرام و در جایی از قاعدگی زنان و جایی دیگر سؤال از اهله و ... این‌ها کجا و آیاتی مانند، ﴿وَاللّٰهُ يُرْجِعُ الْأُمُوْرَ﴾ (فاطر: ۴)؛ و همه کارها بسوی خدا بازمی‌گردد. ﴿اللّٰهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ (نور: ۳۵)؛ خداوند نور آسمان‌ها و زمین است، کجا؟ آیا درست‌تر نیست که این قبض و بسط را در وجود پیامبر ببینیم و دست‌مایه‌ی اصلی او همان جان پاک و زندگی پر آزمون و دل دردمند و خیال هنرمند اوست که جبرئیل را هم به آستانه عقل او می‌کشاند و او را به رؤیت حقایق واپسین و بازخوانی تجربه‌های زندگی موفق می‌کند. حکایت حیات و جهان را که در چشم او اینک چهره‌ی دیگری یافته‌اند، با مخاطبان در میان می‌گذارد و با بهجت و بلاغت تمام، با آنان از کشف‌های تازه‌ای که نصیبت شده است، سخن می‌گوید. چگونه بپذیریم که برای تک تک حالات و سوالات امت ایشان، آیاتی از ازل معین و مکتوب بوده و خداوند جبرئیل را می‌گماشته تا از مخزن آیات، یکی را به مناسبت بگیرد و نزد پیامبر ببرد و باطل است، اگر گمان کنیم که با حدوث هر حادثه‌ای، اراده تازه‌ای در ذات باری پدید می‌آمده و آیه‌ای ساخته می‌شده و بر جبرئیل القا می‌شده تا به پیامبر القا کند، آیا معقول‌تر و طبیعی‌تر نیست که گمان کنیم، شخصیت نیرومند پیامبر همه‌کاره بود؛ هم کاشف بود، هم مدرس، هم گوینده و هم شنونده، هم واضح و هم شارع؟ یعنی خداوند فقط «معلم» را فرستاده بود. بقیه همه دایر مدار تجربه‌ها و واکنش‌های او بود و چون زنبوری از همه چیز تغذیه می‌کرد: از کشف‌های متعالی معنوی و از پرسش‌ها و واکنش‌های شیطنت‌آمیز و خصمانه مخاطبان و از معلومات خود و البته سر رشته نهائماً به مبادی عالیه و از آن‌جا به مبدا المبادی و غایه الغایات می‌رسید که برگی بی‌اذن او از درخت نمی‌افتد و زنبوری بی‌وحی او عسل نمی‌دهد. (ر.ک: همان، ۴ / ۳۰۱-۳۹۸)

۴. پاسخ به شبهه‌ی تشبیه وحی رسالی پیامبر (ﷺ) با وحی تکوینی به

زنبور عسل

در پاسخ به این سخنان ذکر چند نکته ضروری است که بدان پرداخته می‌شود.

۴-۱. تفاوت وحی تکوینی با وحی ارسالی

این پندار که پیامبر (ﷺ) در مقام گرفتن وحی و رساندن آن مانند طوطی نیست، بلکه مثل زنبور عسل است؛ از اساس دارای اشکال است. وحی قرآنی کجا و وحی به زنبور کجا! وحی قرآنی که خدا به پیامبر (ﷺ) یاد داد و آن حضرت فراگرفت: ﴿وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ﴾ (نساء: ۱۱۳)؛ و آن چه را نمی دانستی، به تو آموخت؛ از گونه وحی تشریحی است، ولی وحی به زنبور ﴿وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ﴾ (نحل: ۶۸)؛ که مولد عسل است، وحی تکوینی است و به إذن تکوینی خدا کار می کند؛ نه این که به زنبور دستور تشریحی داده که بر فراز کوه ها خانه و کندو بسازد. بله! این وحی، فعل تکوینی خداست که قدم به قدم زنبور را راهنمایی می کند که به إذن تکوینی خدا به کجا پرواز کند، بنشیند و چه اندازه بمکد؛ یا ذخیره کند و چگونه از مواد قندی گیاهان عسل بسازد و چطور رهبری ملکه را بپذیرد و ...؛ بنابراین (اوحی) در آیه یاد شده به این معناست که به زنبور إذن و فرمان دادیم، عسل را بسازد و این وحی و إذن، هر دو تکوینی هستند؛ چنان که هر چیز دیگری در جهان به إذن خداست و این گونه إذن، امری عادی است، اما إذنی که به انبیا و اولیا داده می شود، إذن خاص است و عالمی باید تا پیغمبری بیاید و به إذن خدا قرآن بیاورد؛ بنابراین پیامبر نیز مولد است، اما با وحی تشریحی و إذن خاص و وقتی در کارگاه وحی الهی، معارف را فراگرفت؛ گرچه نسبت به ذات خداوند متعال هیچ نمی داند: ﴿مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ﴾ (شوری: ۵۲)؛ تو پیش از این نمی دانستی کتاب و ایمان چیست. نسبت به دیگران معلم است و همان گونه که قبلا بیان شد، اگر همه ی مردم در حد فارابی و ابن سینا نیز باشند، باز درست بود، چنین گفته شود: ﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا﴾ (جمعه: ۲)؛ و کسی است که در میان جمعیت درس نخوانده رسولی از خودشان برانگیخت. (ر.ک: جوادی آملی، ۱۳۹۹: ۵۰/ ۳۷۵-۳۷۳)

۴-۲. عدم تأثیر قرآن از فرهنگ زمانه

این که گفته شد، قرآن محصول فرهنگ عرب است و قبض و بسط و فراز و فرودی که در قرآن است، حاصل احوالات گوناگون پیامبر (ﷺ) است، باید گفت؛ این گفته مصداق سخن نورانی حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) است که اسلام همچون پوستین وارونه، پشت و رو جلوه داده شده است: «لبس الاسلام لبس الفرو مقلوبا» (نهج البلاغه، خ ۱۰۸)؛ زیرا قرآن عامل تحول است که هم پیامبر (ﷺ)، هم امت اسلامی را متحول کرد، نه برعکس. قرآن، کلام خداست و او مقلب القلوب و الابصار است و او به تدریج پیامبرش را در قوس صعود بالا برده و فرمود که بگو ﴿وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا﴾ (طه: ۱۱۴)؛ و بگو: «پروردگارا! علم مرا افزون کن!» و پیامبر (ﷺ) هم دانش افزایی را درخواست کرد و خدا اجابت فرمود: ﴿وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ﴾ (نساء: ۱۱۳)؛ و آن چه

را نمی‌دانستی، به تو آموخت. آیات گوناگون را خداوند متعال در فرصت‌های مختلف نازل می‌کند و این آیات نخست وجود مبارک پیامبر (ﷺ) و در مرحله بعدی، جامعه و امت اسلامی را دگرگون می‌کنند. نباید این لباس را روانه کرد و گفت چون پیامبر (ﷺ) متحول شد، آیات متحول شدند. هر یک از سوره‌های مکی و مدنی، حسابشان جداست؛ پیش از تشکیل حکومت اسلامی سلسله دستورهای بودند که پس از آن مسأله جهاد، مبارزه، مباحله، پیمان و مانند آن رخ نمودند و منحرفان در میان این مثلث (نزول تدریجی آیات، صعود پیامبر (ﷺ) و تحول امت اسلامی) ضلع اصلی را فرع قرار دادند و ضلع فرعی را اصل و گفتند، چون پیامبر متحول شد، آیات هم متحول گشتند و قهراً جامعه هم متحول، درحالی که چون آیات گوناگون در شرایط مختلف نازل شده‌اند؛ نخست خود پیامبر (ﷺ) و سپس جامعه و امت اسلامی متحول می‌شود. (ر.ک: جوادی آملی، ۱۳۹۹: ۵۰/ ۳۵۴-۳۵۲)

۴-۳. نزول قرآن به صورت تجلی

طرح این اشکال به دلیل عدم فهم چگونگی نزول قرآن است: تنزل و فرود اشیاء از مکان بالا به دو گونه است: ۱. تجلی؛ ۲. تجافی.

تنزل اشیاء مادی، مانند نزولات جوی به صورت تجافی است؛ به این صورت که وقتی از بالا فرود آمد، جایگاه قبلی آن خالی می‌شود؛ همان‌گونه که وقتی در بالا بود، در پایین حضور نداشت. اما تنزل قرآن، به نحو تجلی است؛ یعنی با فرود آمدن، هرگز جایگاه اصلی خود را در عالم بالا رها و آن را تهی نمی‌کند، بلکه حقیقت آن همواره در جایگاه خود موجود است، ولی جلوه آن در مراحل نازل تر تحقق می‌یابد. مانند تنزل دانش و اندیشه عقلانی انسانی فرزانه که از صحیفه‌ی جان او به صورت آهنگ گفتار یا نقوش نوشتار در فضای خارج یا روی صفحه نگارش جلوه می‌کند. در این گونه موارد، هرگز مطلب عمیق علمی از حوزه ذهن دانشمند خارج نمی‌گردد تا ذهن وی از آن خالی شود. قرآن کریم حقیقتی گسترده است که مرتبه والای آن از دسترس انسان‌های عادی خارج و در جایگاهی بلند موجود است. ﴿وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيَّ حَكِيمٌ﴾ (زخرف: ۴)؛ و آن در «أم الكتاب» [لوح محفوظ] نزد ما بلندپایه و استوار است. آن‌جا «علی حکیم» است، نه عبری است و نه عربی؛ چون سخن از لفظ نیست، یک سلسله حقایق و مطالبی است که علو و حکمت دارد و متقن و محکم است و مرتبه نازله آن به صورت لفظ و مفهوم درآمده است، تا قابل گفتن، شنیدن و نوشتن و خواندن و انتقال ذهنی باشد. پس چنین نیست که وقتی قرآن از «لدن» فرود آمد و در دسترس انسان‌ها قرار گرفت، دیگر، مرتبه برین معارف آن در ام‌الکتاب یا کتاب مبین نباشد و همچنین مرتبه متوسط آن در دست فرشتگان حامل آن نباشد. خداوند متعال قرآن

را به عنوان «خَبَلِ مَتِين» به زمین آویخت، تنزیل و انزال قرآن از سنخ انزال بارشها نیست، خدا باران به زمین میاندازد، اما قرآن را که نازل کرد، به زمین نینداخت، بلکه به زمین آویخت. ﴿وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا﴾ (آل عمران: ۱۰۳)؛ و همگی به ریسمان خدا [قرآن و اسلام و هرگونه وسیله وحدت] چنگ زنید. «خَبَل» یعنی چیزی که اعتصام به آن سودآور است و به جای بلند و مستحکمی بسته باشد و انسان بتواند آن را بگیرد و بالا برود، این «خَبَلِ مَتِين» تار و پودی دارد، تار آن قرآن ناطق است و بود آن قرآن صامت است؛ یکی قرآن است و دیگری عترت است که «لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّىٰ يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ» (ابن بابویه، ۱۳۶۲: ۴۱۵)؛ آن وقت، دیگر دو «خَبَل» نداریم، گرچه به صورت «تَقْلِين» بیان شده است، ولی این «تَقْلِين» تار و پود یک حقیقت را تشکیل دادند. در حدیث شریف «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ التَّقْلِينِ» (همان)؛ آمده است که آن «ثقل اکبر» که قرآن است، «طرفه بید الله و الطرف الآخر بأیدیکم» (ابن بابویه، ۱۴۰۳: ۱/۶۶)؛ از این بیان معلوم میشود که قرآن به زمین آویخته شده، نه این که مانند باران انداخته شده باشد؛ یک طرف آن به دست خداست و یک طرف آن هم به دست شماست. (ر.ک: جوادی آملی، ۱۳۸۹: ۲/۱۹۳؛ همان، ۱۳۹۵: ۴۰/۶۰)

بنابراین، قلب مطهر پیامبر اکرم ﷺ مجرای نزول وحی و از حلقات متوسط دریافت آن است، نه پایان آن؛ زیرا آخرین منزلگاه وحی الهی گوش‌ها و دل‌های انسان‌هاست. ﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ﴾ (نحل: ۴۴)؛ و ما این ذکر [قرآن] را بر تو نازل کردیم تا آنچه به سوی مردم نازل شده است برای آن‌ها روشن سازی. از این رو قرآن کریم، هم کلام خداوند سبحان و هم تکلم اوست. (ر.ک: جوادی آملی، ۱۳۸۹: ۲/۲۰۲؛ ر.ک: جوادی آملی، ۱۳۸۸: ۷/۲۲۲؛ همان، ۴۳/۹) پیامبر ﷺ به مرتبه‌ی والای آن علم لدنی رسیده و آن را از خداوند متعال دریافت می‌کند. علمی که بالاصاله از آن خداست و آن را به معصومین (علیهم‌السلام) داده است. خداوند متعال در آیه ﴿وَإِنَّا لَتَلْقَى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنِّ حَكِيمٍ عَلِيمٍ﴾ (نمل، ۶)؛ می‌فرماید: ای پیامبر! تو باید صعود کنی تا به قرآن برسی؛ ما نیز آن را پایین می‌آوریم و به عنوان فرقان بر قلب تو نازل می‌کنیم. بنابراین، انسان کامل که بر اثر جامعیت وجودیش هم در مقام عالی حضور دارد و هم در مقام دانی؛ زیرا مظهر خدای سبحان است که «فی علوه دان و فی دنوه عال». (مجلسی، ۱۴۰۴: ۱۸۷/۱۹۰) به لحاظ مقام عالی، وجود مجرد و بسیط کتاب الهی را تلقی می‌کند و به لحاظ مقام دانی، وجود تفصیلی و تدریجی آن را دریافت می‌کند. (ر.ک: جوادی آملی، ۱۳۸۸: ۹/۳۴۹) حقیقت قرآن که از لدن و نزد خداوند متعال تجلی نموده و به فضای طبیعت تنزل یافته و در کسوت الفاظ ویژه جلوه کرده است، همه این‌ها و آنچه مربوط به این کتاب جاودانه خداست، بر قلب مطهر رسول اکرم ﷺ فرود آمده است، نه آن که فقط معانی آن بر

۴. تنزل از خدای رحمان رحیم: ﴿حَمِّ *تَنْزِيلٌ مِّنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ (فصلت: ۲-۱)؛ حم، این کتابی است که از سوی خداوند رحمان و رحیم نازل شده است. یعنی این کتاب، از رحمت رحمانی حق نشأت گرفته و از رحمت رحیمیّه خداوند تنزل یافته است. رحمتی که نقص موجودات را به کمال، ترمیم می کند و ناقص را از طریق هدایت، به کمال خویش برساند و این رحمت همیشگی است.

۵. تنزل از خدای مبارک: در سوره «دخان» می فرماید: ﴿حَمِّ *وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ * إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ﴾ (دخان: ۳-۱)؛ حم، سوگند به این کتاب روشنگر، که ما آن را در شبی پر برکت نازل کردیم. ما همواره انذارکننده بوده ایم. سپس می فرماید: «أَمْرًا مِّنْ عِنْدِنَا إِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ» (دخان: ۵)؛ (آری، نزول قرآن) فرمانی بود از سوی ما؛ ما (محمد صلی الله علیه و آله را) فرستادیم. قرآن، تنزل یافته برکت خدایی است؛ ظاهرش برکت ظاهری دارد و باطنش برکت باطنی. ﴿وَأَسْمِعْ عَلَيْنَا نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً﴾ (لقمان: ۲۰)؛ و نعمت های آشکار و پنهان خود را به طور فراوان بر شما ارزانی داشته است. قرآن کریم، برترین نعمت الهی است که در ظاهر و باطنش نعمت فراوان وجود دارد و اگر برکتی برای قرآن ثابت شود، بالعرض است؛ زیرا منشأ برکت ذات خداوند است که برکت، به طور اصیل و ذاتی از آن اوست: «تبارك الذی بیده الملك» (ملکه: ۱)؛ پربرکت و زوال ناپذیر است کسی که حکومت جهان هستی به دست اوست؛ بنابراین، مبدأ نزول قرآن، خداوند مبارک است.

۶. تنزل از خدای عزیز علیم: در سوره «غافر» می فرماید: ﴿حَمِّ *تَنْزِيلِ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ﴾ (غافر: ۲-۱)؛ حم. این کتابی است که از سوی خداوند قادر و دانا نازل شده است. این کتاب آسمانی، از پیشگاه خدایی نازل شده است که «عزیز مطلق» و «علیم مطلق» است.

۷. تنزل از خدای عزیز حکیم: در آغاز سوره «شوری» می فرماید: ﴿حَمِّ *عَسَقِ * كَذَلِكَ يُوحِي إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ (شوری: ۳-۱)؛ حم. عسق. این گونه خداوند عزیز و حکیم به تو و پیامبرانی که پیش از تو بودند وحی می کند. در دو سوره «جاثیه» و «احقاف» با الفاظ و عباراتی واحد و یکسان می فرماید: ﴿حَمِّ * تنزِيلِ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ﴾ (جاثیه و احقاف: ۱)؛ حم، این کتاب از سوی خداوند عزیز و حکیم نازل شده است! همچنین در سوره «یس» برای تأیید رسالت پیامبر گرامی اسلام ﷺ، قرآن را با وصف «حکیم» یاد می کند و بر آن قسم می خورد: «یس * و القرآن الحكيم» (یس: ۲-۱)؛ یس. سوگند به قرآن حکیم. کتابی که «حکیم» است، بطلان و خلاف در آن راه ندارد؛ سخنان سست و بی برهان و خیالبافی های شاعرانه در آن راه ندارد و به همین جهت خدای سبحان، رسول اکرم ﷺ را منزه از شعربافی و

تخیل‌سازی معرفتی می‌کند: «وما علمناه الشعر وما ينبغي له» (یس: ۶۹)؛ ما هرگز شعر به او [یامبر] نیاموختیم و شایسته او نیست (شاعر باشد)؛ یعنی بافندگی‌های خیالی، نه شایسته مقام رسالت است و نه ما به او شعر آموخته‌ایم. مقصود از «شعر» در این آیه، تخیلات و بافندگی‌های قوه خیال است که شایسته مقام «حکمت» و «حکیم» نیست.

۸. تنزل از خدای حکیم حمید: (...وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ* لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ) (فصلت: ۴۳-۴۲)؛ این کتابی است قطعاً شکست ناپذیر، که هیچ‌گونه باطلی، نه از پیش‌رو و نه از پشت سر، به سراغ آن نمی‌آید؛ چرا که از سوی خداوند حکیم و شایسته ستایش نازل شده است؛ یعنی قرآن کریم، کتاب عزیز و نفوذناپذیری است که از هیچ ناحیه‌ای بطلان در آن راه ندارد و این کتاب، به دلیل آن که از مبدأ حکیم حمید نازل گردیده، کتابی محمود و ستوده شده و قرآنی مستحکم و استوار است. قرآن محمود که ره‌آورد رسولی است که به مقام محمود نایل آمده: «عسى أن يبعثك ربك مقاما محمودا» (اسرا: ۷۹)؛ امید است پروردگارت تو را به مقامی در خور ستایش برانگیزد. در عین لطافت و ظرافتش، از استحکامی عقلی برخوردار است که آن را از شعر و تخیلی بودن منزه می‌سازد.

۹. تنزل از خدای علی حکیم: در سوره «زخرف» است قرآن را به وصف مبین و تنزل یافته از مبدأ «علی حکیم» معرفتی نموده است: ﴿حَمِّمٌ* وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ* إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ* وَإِنَّهُ فِي آَمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيَّ حَكِيمٌ﴾ (زخرف: ۴-۱)؛ حم. سوگند به کتاب مبین (و روشنگر)، که ما آن را قرآنی فصیح و عربی قرار دادیم، شاید شما (آن را) درک کنید! و آن در «آمّ الكتاب» [لوح محفوظ] نزد ما بلندپایه و استوار است! آیا این ذکر [قرآن] را از شما بازگیریم به خاطر این که قومی اسراف‌کارید؟! این کتاب، وقتی که تنزل یافت و پایین آمد، در کسوت لغت و لفظ عربی مبین درآمد، اما همین کتاب، در مقام بالا و در نزد خدای سبحان، کتابی «علی و حکیم» و کتابی بلند و عالی مرتبه است. اگر خداوند قرآن را به اعتلا و حکمت ستود و معرفی نمود، برای آن است که کلام متکلمی است که آن متکلم، ذاتاً دارای علو و حکمت است و چیزی که از علی حکیم تنزل یافت، به تناسب خود، از علو و استحکام محتوا و لفظ بهره‌مند خواهد بود. نکاح دو اسم «علی» و «حکیم»، سهم خاصی در تناکح معارف قرآنی با یکدیگر دارد. (ر.ک: جوادی آملی، ۱۳۸۸: ۱ / ۳۴-۲۷)

بنابر این، فاعل و مبدأ وحی ذات خداوندی است که منزه از هرگونه ورود و خروج مادی است و قابل وحی، جان رسول خدا ﷺ است که با همه وجود وحی را تلقی می‌کند و ایشان نیز از ورود و خروج مادی پاک و پاکیزه است. خود وحی نیز منزه از هرگونه دخل و تصرف است. ﴿إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ﴾ (احقاف: ۹)؛ من تنها از آنچه بر من وحی

می‌شود پیروی می‌کنم؛ بنابراین وحی، ایجابی الهی و اظهاری محمدی است (جوادی آملی، ۱۳۹۴: ۱۶۶) و آنچه اکنون به نام قرآن کریم در دست ماست، عین همان چیزی است که خدا نازل کرده است؛ زیرا پیامبر (ﷺ) و فرشته وحی امین هستند. «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» (نجم: ۴-۳)؛ و هرگز از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید. آن چه آورده چیزی جز وحی نیست که به او وحی شده است؛ حضرت هر چه می‌گوید، وحی است که به صورت نطق ظهور می‌کند. «وما هو علی الغیب بضنین» (تکویر: ۲۴)؛ و او نسبت به آنچه از طریق وحی دریافت داشته، بخل ندارد! و هر دستوری که به او رسید را ابلاغ می‌کند. (ر.ک: جوادی آملی، ۱۳۷۵: ۱۳ / ۲۷۰)

نتیجه

شبهه بشری بودن الفاظ قرآن، ریشه در تفکرات مستشرقان دارد که گروهی از نواندیشان دینی؛ از جمله عبدالکریم سروش با پیروی از آنان، آن را مطرح نموده‌اند. این شبهه، منجر به پذیرفتن متأثر بودن قرآن از زمان و مکان و در نتیجه وجود خطا و اشتباه در قرآن کریم است، اما قرآن کریم کتاب و کلام الهی است و شواهد بسیاری از خود قرآن کریم دلالت بر وحیانی بودن الفاظ قرآن کریم دارد؛ از جمله مقابل هم قرار دادن کلام وحی و سخن بشر، اصرار بر کاربرد تعبیر «هذا القرآن»، لفظ قرآن، یاد کردن از قرآن با عنوان «قول»، تعبیر ترتیل قرآن، نبود اختلاف در سراسر قرآن، مخاطب بودن رسول اکرم (ﷺ) در قرآن کریم. همچنین منشأ اصلی این شبهات، عدم فهم درست از چگونگی نزول قرآن است؛ نزول قرآن مانند نزول باران به صورت تجافی نیست، بلکه نزول قرآن به صورت تجلی است. حقیقت قرآن که از لُذُن و نزد خداوند متعال تجلی نموده و به فضای طبیعت تنزل یافته و در کسوت الفاظ ویژه جلوه کرده است، همه این‌ها و آنچه مربوط به این کتاب جاودانه خداست، بر قلب مطهر رسول اکرم (ﷺ) فرود آمده است. بنابر این، فاعل و مبدأ وحی ذات خداوند متعال است و آنچه اکنون به نام قرآن کریم در دست ماست، عین همان چیزی است که خدا نازل کرده است و هیچ دخل و تصرفی از ناحیه هیچ‌کس نه در معنا و نه در لفظ آن نشده است.

منابع

۱. نهج البلاغه امام علی (ع)
۲. ابن بابویه قمی، ابوجعفر محمد بن علی (۱۴۰۳ ق): «الخصال»، قم: انتشارات جامعه مدرسین، چاپ دوم.
۳. ابن بابویه قمی، ابوجعفر محمد بن علی (۱۳۶۲ ش): «الآمالی»، تهران: انتشارات کتابخانه اسلامی، چاپ چهارم.
۴. جوادی آملی، عبد الله (۱۳۸۹ ش): «تفسیر تسنیم ج ۲ و ۵ و ۱۳ و ۱۴»، قم: اسراء، چاپ ششم.
۵. جوادی آملی، عبد الله (۱۳۸۸ ش): «تفسیر تسنیم ج ۷ و ۹»، قم: اسراء، چاپ چهارم.

۶. جوادی آملی، عبد الله (۱۳۹۵ ش): «تفسیر تسنیم - ج ۴۰»، قم: اسراء، چاپ اول.
۷. جوادی آملی، عبد الله (۱۳۸۸ ش): «قرآن در قرآن»، قم: اسراء، چاپ هشتم.
۸. جوادی آملی، عبد الله (۱۳۷۵ ش): «وحی و نبوت در قرآن»، نشر فرهنگی رجا، چاپ دوم.
۹. جوادی آملی، عبد الله (۱۳۹۴ ش): «وحی و نبوت»، قم: اسراء، چاپ سوم.
۱۰. سروش، عبدالکریم (۱۳۷۸ ش): «بسط تجربه نبوی»، تهران: مؤسسه فرهنگی صراط.
۱۱. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۶۵ ش): «الکافی»، تهران: دار الکتب الإسلامية، چاپ چهارم.
۱۲. مجلسی، محمد باقر (۱۴۰۴ ق): «بحار الأنوار»، بیروت: مؤسسة الوفاء.
۱۳. منابع الکترونیکی:
۱۴. سروش، عبدالکریم (۱۳۹۵ ش): «مجموعه آثار»، به کوشش امیر قربانی، برگرفته از: www.book-house.blogesky.com
۱۵. سروش، مصاحبه با رادیو هلند، ۱۴/۱۱/۱۳۸۶، <http://siasim.blogfa.com/post/242>
۱۶. سایت اسراء، <http://javadi.esra.ir>
۱۸. <http://www.quransc.com>

Resources

The Holy Quran

Nahj Al-blagheh

1. Ibn Babawiyah Qomi, Abu Ja'far Muhammad ibn Ali, Al-Khasal, 1403 AH, Qom: Publications of the Society of Teachers, II, Vol. 1.
2. Ibn Babavieh Qomi, Abu Ja'far Muhammad ibn Ali, Al-Amali, 1983, Tehran: Islamic Library Publications, IV.
3. Javadi Amoli, Abdullah, Tafsir Tasnim, 1389 SH, Qom: Esra ' , sixth, vol. 2, 5, 13, 14.
4., Tafsir Tasnim, (1388 AH), Qom: Esraa, fifth, vol. 7, 9.
5., Tafsir Tasnim, (1395 AH), Qom: Esra ' , IV, vol. 40.
6., Quran in Quran, (1388 AH), Qom: Esra ' , 8 edition.
7., Revelation and Prophecy, (1375 AH), Qom: Esra ' , 2 edition.
8., Revelation and Prophecy, (1394 AH), Qom: Esra ' , 3 edition.
9. Soroush, Abdolkarim, Expansion of Prophetic Experience, (1378SH), Sarat Cultural Institute, Tehran, Bi Cha
10. Soroush, Abdolkarim, Collection of Works, (1395SH) by Amir Ghorbani, Vol. 4, taken from: www.book-house.blogesky.com
11. Kolaini, Muhammad ibn Ya'qub (1365 SH), Al-Kafi, Tehran: Dar al-Kitab al-Islamiyyah, fourth, vol. 1.
12. Majlisi, Mohammad Baqir, Sea of Lights, (1404 AH), Beirut: Al-Wafa Foundation, vols. 29 and 87.
13. Soroush, Interview with Radio Netherlands 1386/11/14, <http://siasim.blogfa.com/post/242>
14. <http://javadi.esra.ir>
15. <http://www.quransc.com>

The sixty year

The first number

Consecutive 11

Spring and Summer

2021